

مانع اصلی متشکل شدن کارگران؛

رفرمیسم، سکتاریسم یا سرکوب و اختناق؟

محمود قهرمانی

تحمیل فلاکت و فقر و بی حقوقی، پایین بودن دستمزدها تا حد بیش از ۵۰ درصد زیر خط فقر، تاخیرهای چندین ماهه در پرداخت همین حقوق‌های ناچیز، خارج کردن بیش از ۱/۵ میلیون کارگر قراردادی از شمول قانون کار جمهوری اسلامی، پایمال کردن حقوق صنفی کارگران و خارج کردن کارگران کارگاه‌های ۵ و زیر ۱۰ نفره و کارگاه‌های قالی‌بافی از شمول قانون کار و بیمه‌های اجتماعی و تحمیل قراردادهای موقت و سفید امضاء و صدها عارضه دیگر سرمایه‌داری چیز تازه‌ای در جنبش کارگری ایران نیست و چیزی نیست که از چشم هیچ انسان آزاده و شرافتمندی پنهان باشد. عکس‌العمل و مبارزه طبقه کارگر ایران نه تنها علیه این شرایط فلاکت‌بار و بی حقوقی، بلکه علیه تمامی آن شرایط سیاسی و اجتماعی که سرمایه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی برپا کرده، سال‌هاست که ادامه دارد.

چه دوره بعد از انقلاب و سرکوب شوراها و کارگری که بنی‌صدر عربده‌کشان فرمان می‌داد شوراپورا مالیده و اعدام وسیع کارگران مبارز و سرکوب دیگر تشکلهای کارگری و خانه کارگر فتح شده به دست کارگران، و چه در دوره جنگ و عوارض ناشی از آن و چه از چند سال پیش به این طرف توطئه حکومت برای ایجاد تشکلهای فرمایشی کارگری؛ در همه این دوره‌ها همه جا صحنه درگیری سرمایه و کار بوده است. بحران اقتصادی و تحولات سیاسی و اجتماعی چند ساله اخیر که در پی گسترش و وسعت یافتن اعتصابات، راه‌بندان‌های کارگران، تحصن‌ها، بست نشستن‌ها در مقابل نهادهای حاکمیت و مبارزه بی‌امان و همه روزه کارگران علیه اخراج‌ها و حقوق‌های معوقه و اعتراضات مردم به جان آمده علیه گرانی، نداری، اختناق و... به وجود آمده، تا نیاز سرمایه به وارد شدن به بازارهای جهانی و صندوق بین‌المللی پول از طرف دیگر، شرایطی فراهم شده که امروز دیگر کارگران دیوار اختناق دهه ۶۰ را تا حد بسیاری شکافته‌اند که در نتیجه می‌توانند امروز با جسارت بیشتری در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران ظاهر شده و تاثیر عمیق‌تر و پایدارتری بگذارند. یکی از این صحنه‌ها که مدت‌هاست در درون خود جنبش کارگری نیز جنب و جوش فراوان به پا کرده است و در عین حال صحنه اصلی مبارزه علیه حکومت سرمایه نیز گردیده است، متشکل شدن و تشکلهای کارگری است.

– از یک طرف رژیم جمهوری اسلامی، انجمن‌ها و شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر حکومت اسلامی را داریم که علی‌رغم زد و خوردهای داخلی خودشان در مجموع این جهت را تعقیب می‌کنند که در سازش با بخشی از دست‌اندرکاران سندیکایی قدیمی، تشکلی را با تایید سازمان جهانی کار به عنوان تشکل کارگری ایران جا بزنند، که با فشار جریان‌ات و گرایش‌ات دیگر فعال در جنبش کارگری و به خصوص اقدامات یکی دو ساله اخیر گرایش رادیکال، این بخش قدیمی دست‌اندرکاران سندیکایی ناچار از جدا شدن از نهادهای دست‌ساز رژیم شد و با طرح انتقادات به صف مخالفین پیوست، اما نه تماماً، این موضوع که تا چه اندازه و تا کی این گرایش به انتقادات خود متکی و متعهد است موضوعی است که عملکردهای آن‌ها در آینده نشان خواهد داد.

– از طرف دیگر، طیف وسیعی از فعالین و گرایش‌ات مختلف کارگری را داریم که هر یک به نوبه خود به نحوی به تشکل کارگری می‌نگرد که اختلافات فاحشی را در پیش چشم می‌گشاید.

اما اختلافات تا کجاست؟ در پایین‌ترین سطح در اساس اختلاف بر سر این است که بخشی تشکل کارگری را تشکل مبارزه روزمره اقتصادی حداکثر در سطح رفرفرم‌هایی از قبیل تغییراتی در قانون کار اسلامی، بدون این که بخواهد نظم سرمایه‌داری را ملغی کند می‌بیند، حداکثر چیزی شبیه اتحادیه همبستگی لهستان را مدنظر دارند. این گرایش لیبرال سندیکالیستی است.

بخش دیگر تشکل کارگری را نه تنها ابزار مبارزه روزمره اقتصادیات و مطالبات رفاهی و رفرفرم، بلکه تشکل کارگری را تشکل ابراز وجود اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر با افق سوسیالیستی ترسیم می‌کند.

بنابراین اختلاف بر سر اینست که چگونه تشکل کارگری می‌خواهد طبقه کارگر در صحنه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ظاهر شود، خواستار الغای مناسبات سرمایه‌داری، لغو مالکیت و لغو کار مزدی است یا خواستار حفظ نظم موجود و رفرفرم در چهارچوب سرمایه‌داری است.

– اما این دو وجه خودشان را در عمل در کجا نشان می‌دهند، بر سر چه مسایلی رخ می‌دهند و چگونه عمل اجتماعیشان و کارگیشان را می‌توان دید.

– تا آن‌جا که به تشکل کارگری به طور مشخص مربوط می‌شود چگونگی این اختلاف را در مسئله دخالت دولت می‌توان مشاهده کرد، بخشی از فعالین کارگری علی‌رغم این که مخالف دخالت دولت و نهادهای وابسته‌اش در ایجاد تشکل کارگری هستند، اما همچنان چشم به بالا دوخته‌اند و می‌خواهند که دولت مجوز برایشان صادر کند و وزارت کار و امور اجتماعی همین

رژیم موانع متشکل شدن کارگران را برطرف نماید، یا می‌خواهند که نمایندگان کارگران به رسمیت شناخته شده و در نشست‌های سه‌جانبه شرکت داده شوند.

گرایش رادیکال و سوسیالیستی این نحوه نگرش را نقد کرده و استدلال می‌کنند که:

۱- تشکیل کارگری را بایستی تحمیل کرد، این دولت نیست که اجازه می‌دهد، بلکه این شرایط و تناسب قوای مبارزه طبقاتی است که تعیین می‌کند، در شرایط فعلی طبقه کارگر قادر است که این کار را بکند و تجربه عملی تشکیل کمیته‌های کارگری تولیدی‌ها، کارخانه قند میاندوآب و بسیاری دیگر از انجمن‌ها و اتحادیه‌ها این موضوع را اثبات می‌کند.

۲- تا آن‌جا که به قوانین ناظر بر کار سازمان جهانی کار مربوط می‌شود این به رسمیت شناخته شده که ایجاد تشکل کارگری بدون اجازه قبلی تضمین‌گرفته، معاهده ۸۷ سازمان جهانی کار بند ۲.

۳- تشکل کارگری متعلق به کارگر است و شرکت افراد دیگر از جمله کارفرماها در تشکل کارگری بافت آن را تغییر داده و از مضمون خالی می‌کند، می‌توان شرکت درصد بسیار ناچیزی از فعالین سیاسی هم‌چون نویسندگان و محققین را که نتوانند در تصمیمات و اتخاذ سیاست‌های تشکل تاثیر چندانی بگذارند را پذیرفت اما اگر درصد حضور فعالین سیاسی و کارفرما در تشکل کارگری بالا رفت قابل قبول نیست.

۴- این دفترچه بیمه اجتماعی رژیم جمهوری اسلامی نیست که تعیین می‌کند چه کسی کارگر است یا نه، ۹۸ درصد از کارگران ایران فاقد دفترچه خدمات اجتماعی است، از کارگران بیکار، پیمانکاری‌ها و کارگران قراردادی بگیر تا بسیاری از صنایع بزرگ هم همه کارگران‌شان دفترچه خدمات اجتماعی ندارند، در حالی که بسیاری هستند که دفترچه خدمات اجتماعی دارند اما خود کارفرمای متوسطی هستند، گرچه خودشان هم کار می‌کنند اما تعدادی کارگر استخدامی دارند و صاحب وسیله تولید و کار کارگر هستند. نظیر کامیون‌داران، اتوبوس‌داران و غیره. بنابراین آنچه که تعیین‌کننده است فروش نیروی کار است نه دفترچه خدمات اجتماعی، در حالی که طرح این مسئله خود وسیله‌ای می‌شود برای ایجاد شکاف بین کارگر بیکار و شاغل، بین کارگران کارگاه‌های ۵ و زیر ۱۰ نفره با دیگر کارگران مشمول قوانین کار اسلامی و غیره.

- اما ببینیم وجوه مشترک کدام هستند. اولین وجه مشترک و توافق عمومی در میان فعالین همه طیف‌ها و گرایش‌های مختلف به جز آن‌بخش گردانندگان قدیمی سندیکاها اینست که تشکل کارگری باید از دولت و ارگان‌های وابسته به آن هم‌چون خانه کارگر اسلامی و... مستقل باشد.

– دومین وجه اشتراک در بین دو بخش از فعالین کارگری وجه اشتراکی است بین گرایش لیبرال سندیکالیست و بخشی کوچک از رادیکال‌ها و آن عبارتست از تاثیرگذاری و دخالت سازمان‌های سیاسی در جنبش و تشکل کارگری. با این تفاوت که جریان لیبرال سندیکالیست می‌خواهد با سیاست‌زدائی و با ترساندن فعالین کارگری از کار متشکل و سازمانی، سیاست‌های راست خودش را طرح و به پیش برد. برخوردی که این گرایش به قطعنامه‌های اول ماه مه سال گذشته نمود شاخص این مدعاست. قطعنامه اجتماع سندیکالیست‌ها در تالار یاقوت را طرح، مدح و پخش کردند در عین حال که قطعنامه کارگران سقز و قطعنامه کارگران مجتمع در گلگشت جاده چالوس را بایکوت نمودند و یا دستگیری کارگران سقز را سیاسی نامیدند که به این اعتبار دستگیری آن‌ها را از جانب جمهوری اسلامی امری قابل تایید و مورد قبول دانستند. و در واقع به سیاست راست خویش معترف گردیدند.

– گرایش‌های راست سندیکالیست، دخالت و تاثیرگذاری تشکل‌های سیاسی را بهانه‌ای امنیتی در دست رژیم دانسته و خطر بسته شدن تشکل کارگری و زندان و اعدام فعالین کارگری قلمداد می‌کند. در صورتی که گرایش کوچکی از رادیکال‌ها نیز خطر فرقه‌ای شدن فعالین و پیشروان کارگری نگران‌ش کرده. هر دو از همین حالا فرمان ممنوعیت دخالت احزاب و تشکل‌های سیاسی چپ را صادر می‌کنند. آیا این شیوه و تفکر علیه دموکراسی نیست؟ آیا این تفتیش عقید و سانسور وجدان و تفکر نیست؟ برای هر دوی این جریان‌ها، کارگری که می‌رود در حسینیه و مسجد، روضه‌اش را گوش می‌دهد و پشت فلان آیت‌الله هم نماز جماعتش را می‌خواند و موعظه‌اش را هم گوش می‌دهد و... بعد هم در تشکل کارگری قدمش روی چشم گذاشته می‌شود. اما آن کارگری که برود به یک محفل سوسیالیستی و یا یک حزب سوسیالیستی بنشیند و مارکس و انگلس بخواند ورودش به تشکل کارگری ممنوع است. این دیگر ربطی به سکتاریسم ندارد، این آن تناقضی است که خود این رفقا طبعاً باید جواب دهند. آن مکانیسم و سیاستی که تشکل کارگری را از تبدیل شدن به زائده احزاب و فعالین کارگری را از تبدیل شدن به عناصر فرقه‌ای محافظت کند و همچنین از خطرات امنیتی و سرکوب و بسته شدن تشکل کارگری محفوظ می‌کند ممنوعیت عقاید و آراء و وجدان انسان‌های کارگر از فعالیت در احزاب و سازمان‌های چپ نیست.

آخرین مسئله‌ای که می‌خواهم به آن اشاره کنم دقیقاً به همین موضوع بالا مربوط است، اما در عین حال این برای ما بحثی است خانگی و دورن گرایش رادیکال که می‌بایستی به سرانجام رسد و آن هم اینست که بخشی از گرایش رادیکال، سکتاریسم را نقطه عزیمتی برای همان

ممنوعیت فوق می‌کند. از نقطه نظر این رفقا از همان دوران ابتدای حزب کمونیست ایران در دوره رضاخان به بعد، فعالین کارگری از جنبش کارگری جدا گردانیده شده و به اعضاء فرقه تبدیل شده‌اند و این را مهمترین گره‌گاه، سد و مانع متشکل شدن کارگران می‌دانند. این دیدگاه دیکتاتوری و خفقان و سرکوب را به عامل درجه دوم تنزل می‌دهد. نه حکومت رضاخان و پسرش و نه جمهوری اسلامی و نه هیچ حکومت سرمایه‌داری متکی به زور و خفقان آن‌جا که تناسب قوای طبقاتی به او اجازه دهد هیچ تشکل چپ و رادیکال چه از نوع سازمان‌های سیاسی و چه تشکل‌های کارگری را در عرصه اجتماع تحمل نمی‌کند، مگر این که این تشکل‌ها منطبق با نیازها و شرایط سرمایه باشند و نخواهند که به مناسبات سرمایه‌داری صدمه‌ای وارد آید، در چهارچوب همان مناسبات به تشکلی تحت فرمان و منطبق با سیاست‌های سرمایه تبدیل شده باشد، نمونه‌های آن هم اتحادیه‌های دوران شریف امامی هستند.

همین اول ماه مه را که ما جشن می‌گیریم مگر خاطره مقاومت و دفاع رهبران رادیکال کارگران در مقابل توطئه‌های حکومت سرمایه‌داری که حتی به درجاتی مدعی دموکراسی بورژوازی در آمریکا بود، نمی‌دانیم؟ خوب آن‌ها که محصول تجربه فرقه کمونیست ایران نبودند و یا ده‌ها سرکوب و تعطیل تشکل‌های کارگری دیگر در سراسر دنیا. این که چپ غیرکارگری به جنبش کارگران صدمات زیادی رسانده است شکی نیست و این که این چپ از جنبش کارگری هم چون نیروی فشار استفاده کرده تردیدی نیست، اما این که بار اصلی همه شکست‌ها و بی‌نتیجه ماندن تلاش‌ها و فداکاری‌های طبقه کارگر را به حساب همین چپ بریزیم و سرمایه و دیکتاتوری و اختناق را به درجه دوم اهمیت برانیم استنتاج نادرستی کرده‌ایم. اگر شرایط سیاسی مبارزه آنچنان باشد که جنبش کارگری بتواند تشکلی ضدسرمایه‌داری را که برای نابودی سرمایه تلاش می‌کند نه فقط برای رفم، به سرمایه تحمیل نماید، طبعاً پیشروان و رهبران کارگری هم آن قدر درایت و شعور دارند که مرکز قدرت طبقاتیشان را به سازمان‌های چپ غیرکارگری ترجیح ندهند و اساساً هم ضرورتی هم نمی‌ماند که به فرقه‌ها و سازمان‌های غیرکارگری بپیوندند.

۱۳ آوریل ۲۰۰۵

برگرفته از جهان امروز شماره ۱۴۸